



نقطه یعنی پایان؟

✍️ اسما انصاری

غرق تردید شدم

که خدا گفت:

نقطه یعنی، سر خط

نقطه یعنی آغاز

لا به لای

- دفتر زندگی ام

پرم از زیستن و خندیدن

پس چرا غمگینم؟

غرق آواز نخستین آغاز

غرق شوقم

شورم

- فریادم

آرزویم همه رفتن

- همه پرواز

- همه تازه شدن

من همان طفلک جا مانده ز مادر هستم

خیره، چشمم به فراز مهتاب

نخ بادبادک

در دست

و قدم‌هایم

حیران

- در چرخش باد

چه امیدی دارم

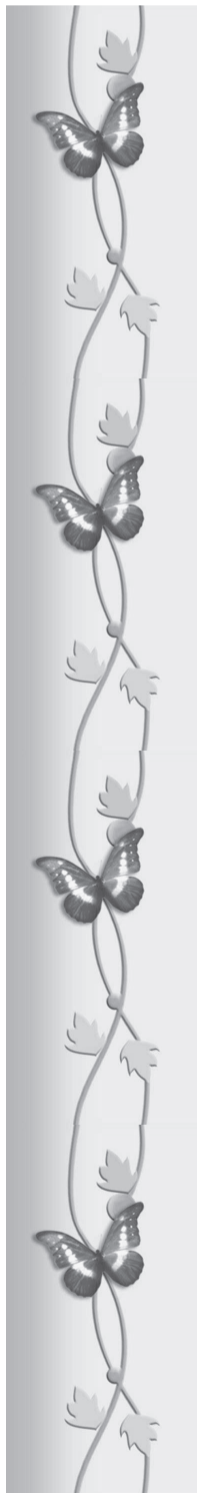
به کجا خواهیم رفت؟

راستی من اگر افتادم

باز هم می‌خندم؟

آخرین قطعه قلبم

سهم شبهای کدامین باد است؟



قاتل فراری

✍️ هدی یوکار

شاعرت شعری نداره توی بدبختی - نداری
وصف چشمت دیگه سخته تو روزای بد بیماری
این روزا خسته‌ی دردم بدنم پیر و کویری
تو برس به داد من باز... مٹ جنگلی ساری
زندگی میون مردم، با دلای وحشی و سرد-
قلم عشقمو برده مونده وصفای خماری
تشبیهام دیگه قشنگ نیست مٹ اون وقتا که بودی:

من مٹ جنازه هستم، تو یه قاتل فراری

خیلی وقتا خیلی حسنا عطشامو زنده می‌کرد

اون روزا بود که می‌خواستم من زمین شم تو بباری

من هنوز معتقدم تو شونه‌هات مامن عشقه

گرچه رفتی که نصیبم بشه آوارگی - خواری-

- اگه برگردی دوباره جون می‌گیره تن سردم

تو مٹ یه چای داغی تو یه روز سخت کاری

چه کسی؟...

● آزیلا علیپور



چه کسی پرسید غریبه، چرا به تماشای من نشسته‌ای؟

مگر تو همان کودک خردسال نیستی که در عبور

سایه‌های پی در پی، در هجوم ثانیه‌ها و دقیقه‌ها

پاره‌های تنم را ربوده‌ای؟

و آن تراکم لحظه‌های بودنم را چون حریری سپید بر روی محاسنت به

تصویر کشیده‌ای.

اکنون می‌پرسی چه کسی به تماشايت نشسته است؟

حال سؤال من این است؟

چه کسی در پشت پنجره‌ی زمان، به ربودن عبور سایه‌هایم مشغول است؟

چین عمیق جبینت را به یاد می‌آوری؟ از کدامین لحظه‌های وجودم

ربوده‌ای؟ که با انقباض و انبساط سلول‌های تنت، چنین شکاف عمیقی بین

دیروز و امروزت به وجود آورد. دیروز را تو ربوده‌ای و امروز را نیز، و

فرادهای دیگر

پس تو مرا ربوده‌ای و من نیز خیره به عبور رد پایت در زمان.

علامت «؟»

✍️ عسل امیرزاده



دیروز دل نوشته عاشقانه‌ات را در دفترم خواندم

دوباره ساعت‌ها خیره به چشمای ناز تو ماندم

برای پر مهر ماندن قلب عاشقت

هزار دعا به درگاه خدا خواندم...

دعا کردم که هرگز تو را به خاطر اشتباهات گذشته

فراموش نکنم

چرا که زندگی من بدون لبخند تو غمگین‌تر از غروب پاییزی است که از ایوان

تنهایی آن را می‌نگرم.

دیروز هم مثل همیشه دلم مه گرفته به سراغ قوی زیبایی که به من عاشقانه هدیه

داده بودی، که نماد عشق است رفتم.

با چشم‌های بارانی و دست‌های سردم نوازشش می‌کردم.

گویی او هم که شی، بی‌جانی بود می‌خواست با آهنگ تیک تیک خود چیزی را به

من بفهماند.

آری - با کمی تأمل دریافتم که در لابه لای تیک تیک‌هایش، صدای قلب پاک تو

مخفی شده بود.

آه...

عشق من، زندگی پیچ و خم‌های زیادی دارد اما کوتاه، چرا که با یک سلام شروع و

با یک خداحافظ تمام می‌شود.

این روزها در عشق، قانون بزرگی حکم می‌کند و ما همه محکومیم به دل شکستن.

و من نیز زندگی‌ام را قمارخانه‌ای می‌بینم که برای به دست آوردن تو در قمار

زندگی، همه چیزم را باخت‌ام بی آنکه بدانم چرا!؟

در زندگی مانده‌ام با جسمی پر از شرمندگی در مقابل دلی که به من اعتماد کرد تا

تو را در آن پادشاه قرار دهم.

و کلبه‌ای از گل‌های مریم برایت بسازم.

آه...

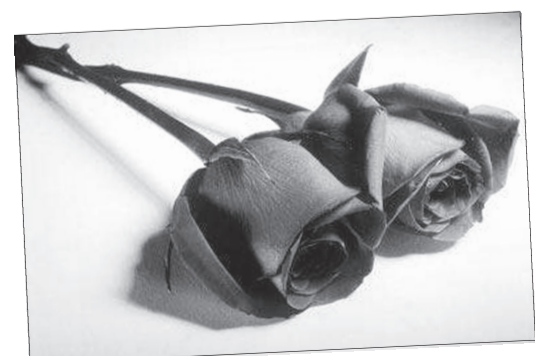
چقدر سؤال‌های بی‌جواب که هر کدام با علامت ؟ ناتمام مانده.

خدایا آیا روزی کسی پیدا خواهد شد که به این سؤال‌ها جواب دهد، نه اینکه باز هم

برگ برگ دفتر زندگی‌ام را سیاه کند.

چرا که مدت‌هاست دست‌هایم عادت به کشیدن علامت ؟ کرده

علامتی که گویا هیچ وقت از دفتر زندگی‌ام محو نخواهد شد...



دگر

● باران پارسی

شاید نمی‌بینی دگر، در اوج شیدایی مرا

یا اینکه می‌خواهی به غم‌هایت، بیارایی مرا؟ -

افسرده‌ام از جمعه‌ها در انتظار دیدنت

روزی رسد رسوا کند افسون شیدایی مرا

دل خسته و پر بسته من، آینه‌ی بشکسته من

باز تو رحمی کن که سر شد، آن شکیبایی مرا

شاید رقیبم می‌شود آن شمع سوزاننده‌ات

تا کی به خواری می‌کشی در کنج تنهایی مرا

آسان شکستی قلب من، آن شیشه‌ی بشکسته را

اما تو باز پیش من، کز غم نیارایی مرا



نگار من

✍️ مرضیه قربانی زاده

تاب گیسوی تو ای دلدار من

تا کجا پر می‌کشد سالار من؟

در فضا پیچیده بویت مهربان

پس کجایی عشق من، دادار من؟

□

از کدامین راه، بی‌ما می‌روی؟

بی‌نیازم وه چه زیبا می‌روی!

در کنارت آرزوها پر کشید

لیک بی‌من، بی‌محابا می‌روی

□

ای امید ناله‌های بی‌امان

ای همه هستی من، آرام جان

تا ابد یاد تو اندر قلب من

هست و می‌ماند همیشه جاودان



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

